

ملاحظات در باب عظاملک جوینی و تاریخ‌نگاری او

مرتضی دانشیار*

چکیده

تاریخ جهانگشای نوشته علاءالدین عظاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ق)، اثری کم‌مانند در تاریخ‌نگاری و ادبیات فارسی است که پژوهش‌های پرشماری را به خود اختصاص داده است. با وجود این، همچنان پرسش‌ها و ابهاماتی درباره جهانگشای و نویسنده آن وجود دارد. مقاله حاضر که به جوینی به‌عنوان مورّخی سیاستمدار نگریده و او را بر اساس الزامات این حرفه نقد کرده است، به برخی از این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که سبب نپرداختن جوینی به رخداد‌های پس از فروپاشی اسماعیلیه، نه افزایش اشتغال یا فرصت نداشتن وی، بلکه محذورات سیاسی و اعتقادی او بوده است. بخش دیگری از یافته‌های مقاله، مجعول بودن دو تبارنامه جوینی را آشکار می‌نماید و گمانه‌هایی درباره سرچشمه نام تاریخ جهانگشای و نیز طرح جوینی برای نگارش تاریخی عمومی به کمک دیگران را مطرح می‌کند.

کلیدواژه‌ها: عظاملک جوینی، خاندان جوینی، جعل نسب، تاریخ جهانگشای، تاریخ‌نگاری

مقدمه

نخستین آگاهی ما از روند برآمدن خاندان جوینی به جدّ دوّم علاءالدین عظاملک جوینی، یعنی بهاءالدین محمد بن علی، می‌رسد که زاده آزادوار، مرکز ولایت جوین^۱ - یا همان «گویان/کویان» دوره ساسانی - بود. علاءالدین تکش بن ایل ارسلان خوارزمشاه (حک ۵۶۸-۵۹۶ق) در سال ۵۸۸ق، به هنگام گذار از آزادوار، بهاءالدین محمد را جزو مقربان و دبیران خاص خود کرد. او بی‌گمان در آن زمان سابقه‌ای در کار دیوانی داشته است، چنان‌که نحوه تقرب او به سلطان تکش و شعری که در مدح سلطان خواند، گواه این موضوع است (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۷۹/۲). با وجود این، از گذشته وی اطلاعی در دست نیست. در سال‌های بعد پسرش، شمس‌الدین محمد، و نواده‌اش بهاءالدین محمد نیز به خدمت خوارزمشاهیان درآمدند. از گزارش مختصر فصیح خوافی چنین برمی‌آید که بهاءالدین محمد بن علی در دوره حکومت تکش یا فرزندش، سلطان محمد خوارزمشاه (حک ۵۹۶-۶۱۷ق) در گذشته است و فرزندش شمس‌الدین محمد که به «موی‌دراز» مشهور شده بود، در حکومت سلطان محمد خوارزمشاه نخست منشی و پس از آن مستوفی شد و سرانجام به جایگاه استیفای کل (مستوفی الممالک/صاحب‌دیوان) خوارزمشاه ترقی کرد. شمس‌الدین محمد موی‌دراز در دوره حکومت ناستوار سلطان جلال‌الدین (حک ۶۱۷-۶۲۸ق) نیز همین منصب را داشت تا آن‌که در سال ۶۲۶ق در اخلاط درگذشت. جسد او را طبق وصیتش به جوین بردند و در آنجا دفن کردند. طبق گفته فصیح خوافی، منصب او پس از مرگ به فرزندش بهاءالدین محمد [دوم] واگذار شد (نسوی، ۱۳۲۴: ۱۵۷، ۱۷۰؛ جوینی، ۱۳۸۷: ۱۳۴/۱؛ ابن‌بی‌بی، ۱۳۹۰: ۹؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱/بخش دوم، ص ۳۳۲؛ خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۶۷).^۲ در مدت حضور بهاءالدین محمد [دوم] در دربار سیار سلطان

۱. جوین دست‌کم از اواسط سده دوم تا پیش از حمله مغولان از توابع نیشابور محسوب می‌شد، اما پس از آن به تاوب از توابع ولایت بیهق - بعد از سيطرة مغول، سبزوار - به شمار رفته است. غالب اهالی آنجا نیز، لااقل تا دوره ایلخانان، شافعی مذهب بودند (نک. یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱۹۲/۲-۱۹۳؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۴).

امروزه این ولایت، خاک دو شهرستان تازه تأسیس جغتای و جوین را تشکیل می‌دهد.

۲. گفنتی است که نسوی (۱۳۲۴: ۱۵۷، ۱۷۰) شمس‌الدین محمد موی‌دراز را سخت درستکار و کاردان توصیف کرده است.

جلال‌الدين خوارزمشاه، فرزندش علاء‌الدين عظاملك (نويسنده تاريخ جهانگشاى) در دهم ربيع‌الاول ۶۲۳ق متولد شد (ابن‌فوطى، ۱۴۲۴ق: ۲۹۴؛ همو، ۱۴۱۵ق: ۳۱۵/۲-۳۱۶). بهاء‌الدين محمد [دوم] پس از كشته شدن سلطان جلال‌الدين در سال ۶۲۸ق، ظاهراً در خدمت اميران بازمانده از حكومت او بود و در حدود ۶۳۰ق، ناگزير وارد تشكيلات حاكم مغول ايران شد و به تدريج جايگاهى بالاتر از حكومت پيشين يافت. او مستوفى‌الممالك/صاحب‌ديوان‌واليان مغول بر ايران (جنتيمور و پس از او، گرگوز و سپس امير ارغون آقا) و حتى گاه نائى آنان در حكومت بود. فرزند او عظاملك كه بعداً لقب ابوالمظفر علاء‌الدين گرفت، به تصريح خودش در حدود هفده يا هجده سالگى، يعنى در حدود ۶۴۰ق، در کنار پدر وارد كارهاى ديوانى حاكم مغول ايران شد (نك. جوينى، ۱۳۸۷: ۵۵۲/۲-۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۴، ۵۸۶؛ ابن‌فوطى، ۱۴۲۴ق: ۲۹۴؛ همو، ۱۴۱۵ق: ۳۱۵-۳۱۶؛ فصيح‌خوافى، ۱۳۳۹: ۱/بخش دوم، ۳۳۲؛ خواندمير، ۱۳۸۰: ۱۰۴/۳). استعداد ذاتى، تلاش او و پشتوانه پدر، به زودى جوينى را به دبير خاص امير ارغون مبدل كرد و در سفرهاى مكرّر و از جمله در سه يا چهار سفر به پايتخت مغولان، قراقورم، همراه او بود. تجربيات خاندانى و حدود ده سال همنشينى با دبيران مختلف و سفرهاى متعدد، جوينى را چنان مجرب كرد كه به گفته خودش، به پيشنهاد و اصرار جمعى از دوستانش، در حدود ۲۷ سالگى يعنى در سال ۶۵۰ يا ۶۵۱، نگارش اثرى را آغاز كرد كه به تاريخ جهانگشاى موسوم شد. ترقى روز افزون در دربار سيار حاكم مغول او را چندان پر مشغله كرد كه ناچار كتاب خود را در فواصل پراكنده مى‌نگاشت و سرانجام پس از حدود هشت سال در ۶۵۸ق، آن را به پايان برد (جوينى، ۱۳۸۷: ۱۱۲/۱-۱۱۳، ۲۲۲، ۵۷۸/۲، ۵۸۵؛ قزوينى، ۱۳۸۷: ۲۰/۱-۲۳).

تأليف او، به عنوان نخستين اثر اختصاصى در تاريخ مغولان، مورد ستايش و پيروي تاريخ‌نگاران پسين قرار گرفت. گذشته از محتوا، نثر منشيانه جهانگشاى هم از برجسته‌ترين نمونه‌هاى ادبيات فارسى است كه همين نثر فاخر موجب التفات منتقدان ادبى بدان شده است.^۱ معرفى و نقد اين اثر از پژوهش‌هاى مستشرقان در اواخر سده نوزده و اوایل سده

۱. نگارنده پيش‌تر در مقاله‌اى به شرحى کوتاه و گذرا از زندگاني عظاملك جوينى و معرفى كلى تاريخ جهانگشاى پرداخته و به وجود ابهامات و سؤالاتى در مورد جوينى و تاريخ‌نگارى او اشاره کرده و بر اساس همان ابهامات، ←

بیستم آغاز شد، اما نخستین گزارشی که در ضمن نقد تاریخی به نقد ادبی آن نیز اهتمام ورزید، از آن مصحح جهانگشای، یعنی علامه محمد قزوینی است. از آن زمان، تاریخ جهانگشای مورد پژوهش‌های ادبی پرشماری قرار گرفته است که در قالب بخشی از کتاب‌ها و یا به صورت مقاله مستقل به چاپ رسیده‌اند،^۱ لیکن پژوهش‌های تاریخ‌نگارانه به پرشماری آنها نیستند.

جدای از مقدمه مفصل و ارزشمند علامه قزوینی بر تاریخ جهانگشای و مقدمه جان اندرو بویل بر ترجمه انگلیسی این اثر، مهم‌ترین تحقیقاتی که از منظر تاریخ‌نگاری به آن پرداخته‌اند، عبارتند از: مدخل‌های «تاریخ جهانگشای» در دانشنامه جهان اسلام، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و دانشنامه ایرانیکا و چند مقاله پژوهشی دیگر در ایران. همین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تقدم زمانی جهانگشای جوینی، گزارش‌های آن بر اساس دیده‌ها و شنیده‌های مؤلف، و نشان دادن روح زمانه از راه انشاء و گزینش واژگان و اصطلاحات خاص، ویژگی ممتاز تاریخ جهانگشای است؛ و از همین رو، آن را مادر تواریخ دوره مغول خوانده‌اند. افزون بر این، پژوهش‌های فوق نشان می‌دهند که اطلاعات این اثر فراتر از تاریخ سیاسی است. جوینی اطلاعات ارزشمندی از اوضاع جغرافیایی، اقتصادی و به‌ویژه اجتماعی ایران آن دوره، خاصه در ضمن شرح روند فتح شهرهای مختلف ایران در جلد اول و دوم، به دست می‌دهد و افزون بر اطلاعات و تحلیل‌های ارزشمند درباره مغولان، داده‌های منحصر به فردی نیز درباره تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیه ایران ارائه می‌کند (نک. قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۳/۱؛ محدث، ۱۳۸۱: ۹/۲؛ رجب‌زاده، ۱۳۸۶: Runciman: 1958: 1/vii; Boyle, ۲۹۴-۲۹۲/۱۴: ۱۳۸۶؛ موسوی، ۴۲۷-۴۲۵/۱۱؛ Melville, 2008: "JAHĀNGOŠĀ-YE JOVAYNI" (1958: 1/xxv-xxix)). افزون بر این

→

ضرورت پژوهشی جدید در مورد جوینی و تألیف او را نیز مطرح ساخته است (دانشیار، ۱۳۹۷: ۴۷). در مقاله حاضر ضمن وصفی دقیق‌تر - اگرچه مختصر - از زندگی جوینی و بعضی از مهم‌ترین مختصات تاریخ‌نگاری او، به آن سؤالات نیز همراه با مباحث و گمانه‌هایی جدید، پاسخ داده شده است.

۱. برای نمونه نک. بهار، ۱۳۲۶: ۵۲/۳-۱۰۰ و صفا، ۱۳۷۸: ۱۱۵/۳؛ و همچنین مقالات متعددی که به تاریخ جهانگشای پرداخته‌اند و به سهولت در پایگاه‌های مقالات قابل دسترس هستند.

امتیازات، تألیف جوينى از آن جهت كه موضوع محورى آن تاريخ حكومت طایفه‌اى كافر (مغولان) است نیز در نوع خود پیشگام است، زیرا موضوع همه آثار پیشین فارسى حاکمان مسلمان بودند و صرفاً اندكى درباره حاکمان ایران پیش از اسلام نوشته مى‌شد (Runciman: 1958: 1/vii). با وجود این پژوهش‌هاى ارزشمند، همچنان ابهامات یا نکاتى مغفول در مورد شخصیت، زندگى و تاريخ‌نگارى جوينى و جهانگشای او باقى است. پژوهش حاضر به بررسى برخى از این موضوعات مغفول و پاسخ به آنها اختصاص دارد.

ریشه و تبار جوينى

تاريخ جهانگشای و تسلیة الاخوان و نیز آثار فارسى به‌جای مانده از دوره ایلخانان، سلسله‌نسبى از عظاملك جوينى یا برادر نامدارش، شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوينى، ارائه نمى‌دهند. اما در همان زمان، نویسندگان عربى‌نگار سرزمین عراق و شام از جمله كمال‌الدین عبدالرازق بغدادى مشهور به ابن‌فوطى (۶۴۲-۷۲۳ق) مورخ مخصوص عظاملك، و دیگر هم‌روزگار جوينى يعنى ابن‌طقطقى و چند مورخ دیگر در سده بعد، نسب عظاملك جوينى و برادرش را به فضل بن ربیع (د. ۲۰۸ق)، وزیر هارون (حك ۱۷۰-۱۹۳ق) و امین عباسى (حك ۱۹۳-۱۹۸ق) رسانده‌اند (ابن‌فوطى، ۱۴۱۵ق: ۳۱۵/۲؛ ابن‌طقطقى، بی‌تا: ۱۷۶؛ الذهبى، ۱۴۱۳ق: ۵۱/۸۱-۸۳؛ قزوینى، ۱۳۸۷: ۱۰/۱).

اما نَسبى كه آثار فارسى، دست‌كم از نیمه سده هفتم به بعد، از خاندان جوينى ضبط کرده‌اند كاملاً متفاوت است. به گفته علامه قزوینى، نخستین بار قاضى نورالله شوشترى (د. ۱۰۱۹) در مجالس‌المؤمنین و در پى او، رضاقلی خان هدایت در مجمع‌الفصحاء، عظاملك جوينى را از خاندان ابوالمعالى عبدالملك بن عبدالله ملقب به امام‌الحرمین جوينى (د. ۴۷۸ق)، عالم برجسته شافعى و نخستین مدرّس نظامیه نیشابور، دانسته‌اند. از میان این دو نسب، قزوینى و به پیروى از او محققان بعدى، نظر نویسندگان عرب‌نویس را پذیرفته و جوينى را از خاندان فضل بن ربیع به شمار آورده‌اند و انتساب او به امام‌الحرمین جوينى را «خطای فاحش» خوانده‌اند (قزوینى، ۱۳۸۷: ۱۰/۱، پاورقى ۱؛ رجب‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۱/۴۲۵؛ سجادى، ۱۳۹۴: ۱/۱۹؛ Boyle, 1958: xv-xvi). با وجود این،

پژوهشگران مذکور تحلیلی در مورد صحت این نسب و ترجیح آن بر نسب موجود در منابع فارسی - ظاهراً جز قدمت روایت - ارائه نکرده‌اند. این نیز گفتنی است که نسب امام‌الحرمین جوینی و فضل بن ربیع در منابع آشکار و تبارشان کاملاً متفاوت است، از این‌رو نمی‌توان احتمال ارتباطی میان نسب این دو قائل شد (نک. پاکتچی، ۱۳۹۴: ۶/۱۹؛ خدایی، ۱۳۹۳: ۴۹۲/۱۹-۴۹۴).

به هر ترتیب، جستجو در منابع و توجه به حرفه‌خاندان جوینی حاکی از مجعول بودن هر دو نسب است. توضیح آنکه، برخلاف گفته‌ی مرحوم قزوینی انتساب خاندان جوینی به امام‌الحرمین نه جعل یا حاصل اشتباه نویسندگان سده‌یازدهم هجری، بلکه به احتمال بسیار ساخته‌ی همان دوران حیات عظاملک و برادرش شمس‌الدین یا به احتمال اندک دوره‌ی زندگی پدر ایشان، بهاء‌الدین محمد جوینی (د. ۶۵۱ق) است. از میان منابع موجود، محمل فصیحی (نگاشته در نیمه‌ی اول سده‌ی نهم)، ظاهراً قدیمی‌ترین منبع موجودی است که خاندان جوینی را از نوادگان امام‌الحرمین دانسته است (فصیح‌خوافی، ۱۳۳۹: ۱/بخش دوم، ص ۳۳۲). مرجع او بی‌گمان منبعی کهن‌تر و مربوط به سده‌ی هفتم یا هشتم هجری بوده است. پس از فصیح‌خوافی، خواندمیر در دستور الوزرا و حبیب‌السیر به تکرار سخن فصیح‌پرداخته است (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۶۷؛ همو، ۱۳۸۰: ۱۰۴/۳). نکته‌ی مهم آن‌که فصیح‌خوافی و خواندمیر این نسب را نه ذیل شرح احوال عظاملک، بلکه در معرفی برادرش شمس‌الدین صاحب‌دیوان آورده‌اند. این موضوع حاکی از آن است که برای شمس‌الدین صاحب‌دیوان - وزیر هلاکو، اباقا و احمد تکودار - و بقیه‌ی خاندان جوینی ساکن ایران، انتساب به عالم شهیر شافعی، امام‌الحرمین جوینی، از یک‌سو به سبب انتساب هر دو به جوین امکان جعل داشت و از سوی دیگر جذابیت، افتخار و مشروعیت لازم را نیز در نزد عامه برای آنان به همراه داشته است. از این‌رو، این خاندان در منابع فارسی از تبار امام‌الحرمین جوینی به شمار آمده‌اند.

اگرچه امام‌الحرمین شافعی مذهب در ایران و به‌ویژه در خراسان شهرت و اعتبار بسیار داشت، انتساب به او برای اهالی عراق که پیرو فرق مختلف بودند، فاقد جذابیت لازم برای

دیگر شخصیت این خاندان، یعنی علاء‌الدین عظام‌لک، به نظر می‌رسید. از این‌رو، آنگاه که عظام‌لک جوینی در سال ۶۵۷ق، به حاکمیت بغداد منصوب شد، جهت کسب مقبولیت و مشروعیت حاکمیت بر پایتخت دستگاه ساقط‌شده خلفا، نیازمند سلسله‌نسب دیگری بود. در سرزمین عراق از میان انسابی با قابلیت جعل، ظاهراً نسبت با فضل بن ربیع (۱۳۸-۲۰۸ق) به‌عنوان وزیری عرب‌گرا و مخالف برمکیان بلخی و خاندان سهل سرخسی (هر دو خاندان همچون جوینی، از اهالی خراسان)، می‌توانست شهرت و مقبولیت کافی را برای او فراهم آورد. مقبولیت و موفقیت عظام‌لک جوینی در بغداد و درج این نسب در منابع مختلف عربی، می‌تواند گواه توفیق جوینی باشد، اگرچه این موضوع از چشم دشمنانش در عراق دور نماند و ضمن تمسخر انتساب وی به فضل بن ربیع، اصالت این نسب را هم مورد تردید قرار دادند (مثلاً نک. ابن طقطقی، بی‌تا: ۱۷۷). قابل تأمل است که منابع عربی هیچ یادی از نسب موجود جوینی در منابع فارسی نکرده‌اند و تألیفات فارسی نیز هیچ اشاره‌ای به نسب این خاندان در منابع عربی ننموده‌اند.

گذشته از تحلیل فوق، شواهد دیگری نیز در مجعول‌بودن این دو تبارنامه هست. نخست آن‌که عظام‌لک در تاریخ جهانگشای اجداد و خویشاوندان پرافتخارش یعنی پدر، جد پدر و حتی دایی جدش یعنی، منتجب‌الدین بدیع، نویسنده عتبه‌الکتبه، را برشمرده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۲/۳۶۲، ۳۷۹). روشن است که اگر فرد مشهور دیگری چون امام‌الحرمین جوینی یا فضل بن ربیع نیز جزو اجدادش بودند، از ایشان یاد می‌کرد. مهم‌تر آن‌که، امام‌الحرمین عبدالملک بن عبدالله جوینی، زاده نیشابور بود و نسبتش به جوین به‌سبب شهرت پدرش به این لقب بوده است و پس از مرگ نیز، همانند پدرش، در نیشابور دفن شده و فرزندانش نیز ساکن همان شهر بوده‌اند (نک. سمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳/۴۳۱؛ سبکی، ۱۳۸۳: ۵/۱۶۸-۱۸۱؛ پاکتچی، ۱۳۹۴: ۱۹/۶). با این وصف، خود امام‌الحرمین نسبتی با جوین ندارد. درحالی که آشکار است خاندان جوینی برآمده از آبادی‌های جوین‌اند و پدربزرگ عظام‌لک جوینی، یعنی شمس‌الدین محمد موی‌دراز، چنان‌که به زادبومش تعلق خاطر داشت که وصیت کرد پیکرش را از اخلاط به جوین برده در آنجا دفن کنند (نسوی، ۱۳۲۴: ۱۷۰).

با ردّ اصالت این دو سلسله‌نسب، پیشینه‌خاندان جوینی را باید در جایی دیگر جستجو کرد. تاریخ بیهق تبار خاندان جوینی و روند ورود آنان به حرفه‌دبیری را یک گام روشن‌تر می‌کند. چنان‌که اشاره شد عظاملک جوینی خود تصریح کرده که منتجب‌الدین بدیع‌علی بن احمد جوینی، نویسنده عتبه‌الکتابه، دبیر و ندیم بنام سلطان سنجر، دایی پدر بزرگ پدر عظاملک، یعنی دایی بهاء‌الدین محمد بن علی، بوده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۶۲/۲). گزارش بسیار مختصر تاریخ بیهق، حاوی اطلاعاتی منحصر به فرد درباره‌ این منتجب‌الدین بدیع است. بر اساس این گزارش، ناصح‌الدین ابراهیم ملقب به نظام‌الکاتب بیهقی (د. ۵۴۲) دبیر ترکان خاتون، همسر سلطان سنجر، بوده است و لقب پسرانش نیز گویای اشتغال دیوانی و جایگاه رفیع آنان در دربار سنجر است. نواده‌ دختری این نظام‌الکاتب بیهقی، منتجب‌الدین علی بن احمد است که پس از ورود به حرفه‌دبیری و پیشرفت در آن، ملقب به بدیع‌الکاتب جوینی و از مشهورترین کاتبان سلطان سنجر گشت و کتاب عتبه‌الکتابه را نوشت (نک. بیهقی، ۱۳۱۷: ۲۵۰). به هر صورت، چنین می‌نماید که انتساب بدیع‌الکاتب جوینی به کاتب بیهقی، زمینه‌راه‌یابی او را به حرفه‌دبیری فراهم کرده بود. همچنین از همان گزارش کوتاه علی بن زید بیهقی آشکار است که بدیع‌الکاتب جوینی دست‌کم تا سال تألیف تاریخ بیهق، یعنی ۵۶۳ق، زنده و همچنان مشهور و معتبر بوده است؛ چنان‌که بیهقی از او به نام «صدر اجل»، «سید الکتاب» و «کاتب سلطانی» یاد کرده است (بیهقی، ۱۳۱۷: ۲۵۰).^۱ از یکی از نامه‌های مندرج در عتبه‌الکتابه - اگر به صحت کامل آن نامه اطمینان کنیم - نیز چنین بر می‌آید که منتجب‌الدین بدیع عمری طولانی‌تر داشت و تا سال ۵۹۵ق همچنان زنده بوده و در آن هنگام دوران بازنشستگی خود را می‌گذرانده است! با وجود این، همچنان با اهل دولت و دیوان - که اینک در دست خوارزمشاهیان بود - ارتباط داشت (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۶۱). او که از همان

۱. شگفت آن‌که منتجب‌الدین بدیع در عتبه‌الکتابه، یادی از نسب مادری و پدر بزرگ خود نکرده و دانش دبیری و ترقی خود را در این پیشه مدیون بیهقی دیگری به نام شرف‌الدین ظهیر [الملک ابوالحسن علی] بیهقی دانسته است (نک. منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۸۴: ۳-۴).

دورهٔ سلطان سنجر مراودات دوستانه با درباريان خوارزمشاهيان داشت،^۱ نمى‌توانست در پرورش خواهرزادهٔ خود، يعنى بهاء‌الدين محمد بن على جوينى، و داخل كردن او به دربار خوارزمشاهيان نقش نداشته باشد، چنانكه بهاء‌الدين محمد نيز به پايمردى و زمينه‌سازى منشى تكش بن ايل ارسلان، بهاء‌الدين محمد بن المؤيد الكاتب بغدادى خوارزمى، جزو مقربان دربار وى گرديد (جوينى، ۱۳۸۷: ۳۷۹/۲). نفوذ و تجربهٔ ساير خويشان مادري بهاء‌الدين محمد بن على - يعنى ساير فرزندان و نوادگان نظام‌الكاتب بيهقى - هم مى‌توانست در حرفه و ترقى بهاء‌الدين محمد مؤثر بوده باشد.

خوى و منش عظاملك جوينى نكتهٔ ناگفته‌اى نيز دارد. پژوهشگران پيشين نشان داده‌اند كه او جدائى از فضل و هنر خود، همچون برادرش مشوق و حامى جمع‌گسترده‌اى از هنرمندان و دانشمندان دانش‌هاى گوناگون از ادبيات و تاريخ تا موسيقى و خطاطى، نه تنها از ميان پيروان فرق مختلف اسلامى، بلكه از ميان پيروان ادبان گوناگون بوده است (نك. ابن‌فوطى، ۱۴۱۵ق: ۲۲۰/۱، ۴۵۲؛ ۱۳۱۴/۲، ۱۹۴۱؛ ۱۱۵/۳، ۱۹۲، ۱۹۶؛ قزوينى، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۷؛ رجبزاده، ۱۳۸۶: ۱۱/۴۲۵؛ سجادى، ۱۳۹۴: ۱۱۹-۲). جستجو در منابع نشان مى‌دهد كه عظاملك اين خوى و خصلت را، افزون بر پسرانش، در همسر و دختر خود نيز نهادينه كرده بود.

همسر جوينى، ذات‌العصمه شاه‌لبنى (از شاهزادگان ايوبى)، مدرسه عصمتيه را در سال ۶۷۱ق براى هر چهار مذهب فقهى اهل سنت و نيز خانقاه يا رباطى براى اهل تصوف در كنار همان مدرسه بنا كرد (ابن‌فوطى، ۱۴۲۴ق: ۲۶۴-۶۵) و دختر جوينى، عصمة‌الدين، كه محتملاً دختر جوينى از همين همسرش بوده است، خطاط بود و انشايى نيكو داشت؛ يعنى ويژگى‌هاى دبيران را دارا بود، چنان‌كه در ميان اهل هنر شهرت داشت و ذكر او را در ذيل بزرگان متوفى سال ۷۰۶ق آورده‌اند (قاشانى، ۱۳۸۴: ۵۲). چنين نقش و هنرى از زن و دختر او در فضاي محدود زمانه، كه زنان را تشويق و اجبار به خانه‌دارى و گريز از اجتماع مى‌كرد، نشانى درخور از منش متفاوت جوينى است.

۱. اين موضوع از محتوای نامه‌های منتجب‌الدین به رشیدالدین وطواط، شاعر خوارزمشاهیان، آشکار است (نک. رشیدالدین وطواط، ۱۳۳۸: ۴۹-۵۰، ۵۳-۵۴، ۲۴۷-۲۴۹).

تاریخ‌نگاری جوینی

دانش تاریخ در میان مسلمانان، نه ناشی از علوم عقلی و تجربی، بلکه برآمده از دامن سنت روایی حدیث است. گذشته از صورت و محتوای نخستین تألیفات تاریخی، این‌که غالب مورخان مسلمان محصل یا عالم دینی در حدیث، تفسیر، کلام یا فقه هستند و نه دانش‌آموخته علوم عقلی و فلسفه، شاهد بارز این مدعاست. به همین سبب روش غالب تاریخ‌نگاران مسلمان، روش نقلی - روایی است و آثار ایشان هم به همان ساختار و روش اسنادی محدثان نوشته شده است؛ کسانی که پای‌بند روش تجربی و ابزارهای آن، یعنی معاینه و نقد و تحلیل گزاره‌ها، بودند همچون بیرونی، مسعودی، ابن مسکویه و ابن خلدون (دست‌کم در مقدمه)، انگشت شمارند. در این بین روش تاریخ‌نگاری جوینی چیست؟ او بر مبنای مشاهده، تجربه و نقد و تحلیل اخبار به تاریخ می‌نگرد و کتاب خود را می‌نویسد یا بر پایه روش نقلی - روایی و گردآوری داده‌ها از تألیفات پیشین، اخبار شایع و مشاهدات بی نقد و تحلیل؟ بخش زیادی از جلد سوم و بخش‌هایی از جلد نخست و دوم تاریخ جهانگشای حاصل مشاهدات خود جوینی است و وی بخش عمده‌ای از اطلاعاتش را نیز از شاهدان عینی همچون پدرش گرفته است. او حتی به اسنادی از مغولان و به‌ویژه اسماعیلیان الموت هم دسترسی داشته و از آنها در نگارش تألیفش استفاده کرده است (برای نمونه نک. جوینی، ۱۳۸۷: ۱/۱۱۷، ۱۹۱، ۲۳۶، ۲۰۶ و صفحات بعد؛ ۳۹۲/۲-۳۹۳، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۹۳، ۵۱۴، ۵۳۶؛ ۷۱۵/۳ به بعد). این شیوه گردآوری اطلاعات امتیازاتی درخور به تاریخ جهانگشای می‌دهد. اما دقت در محتوای این کتاب و شیوه تدوین آن حاکی از روش نقلی - روایی نویسنده آن است. هرچند جوینی با اندیشه انتقادی و سنجش و مقایسه اخبار بیگانه نیست، لیکن هوشمندانه از اسناد در دسترس و مشاهدات خود بهره نمی‌برد؛ نه از آمار و محتوای اسناد فایده‌چندانی برده است و نه وصفی با جزئیات که مشاهدات خود او آن را ممکن کرده بود، ارائه می‌دهد و نه توجهی به نقد اخبار شایع بر اساس مشاهدات خود دارد. جوینی که دیوان‌سالاری ادیب و متشرع است، ادبیات مصنوع خود را نیز مکرراً بر ذکر دقیق و بی ابهام تاریخ ترجیح می‌دهد و آن را با اشعار فارسی و

عربی و نیز آیات و روایات متعدد می‌آراید یا نظر و تحلیل تلویحی خود را در غالب گزینش و نقل این اشعار و آیات و روایات بیان می‌کند. این ویژگی‌ها شاهی دیگر بر روش نقلی - روایی او در تاریخ‌نگاری است و از سوی دیگر، همین منش و روش او را گاه گرفتار تعصب مذهبی هم کرده است، چنان‌که به جای گزارش منصفانه از تاریخ و باور مسیحیان و اسماعیلیان یا نقد مستدل رفتار و گفتار ایشان، کراراً به لعن و طعن آنان می‌پردازد (برای نمونه نک. همان: ۴۹۷/۲، ۵۰۵، ۵۰۸؛ ۷۳۶/۳، ۷۴۸، ۷۴۳، ۸۰۲ و ادامه مقاله).

نگرش شریعت‌محور و مشیت‌باور او آنگاه آشکارتر می‌شود که مبنای تغییر و تبدیلات در تاریخ را، نه اراده انسان و منافع یا شرایط اقتصادی و اجتماعی افراد و جوامع، بلکه صراحتاً خواست خداوند ذکر می‌کند (همان: ۱۱۱/۱، ۱۱۸، ۱۲۲؛ ۶۴۴/۳، ۸۰۱). نقل آیات و احادیث متعدد در میانه گزارش‌های او، درست در جایی که می‌بایست به نقد و استدلال می‌پرداخت، شاهی دیگر بر این مدعاست. همین نگرش جوینی تاریخ‌نگاری او را تقدیرگرایانه کرده است و پژوهشگران به درستی آن را مانع روشی تحلیلی و علمی - معلولی در تاریخ جهانگشای دانسته‌اند (نک. حسن‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۵۹؛ نیز نک. شرفی، ۱۳۹۲: ۷۴، ۷۸). با وجود این، نباید از نظر دور داشت که در فضای آن زمان و در میانه آن همه مصیبت سهمگین ناشی از هجوم ویرانگر و کشنده مغولان، مؤلف چه دل و دماغی برای تحلیل و نقد داشت و چه پناهگاهی جز تقدیر خداوندی می‌توانست تسلی‌بخش او و خوانندگان‌اش باشد. زمانی می‌توان با این رویکرد قضا و قدری جوینی هم‌دل شد که سخن عزالدین ابن‌اثیر را در آغاز گزارش از هجوم مغولان به یاد آورد. ابن‌اثیر ذیل وقایع سال ۶۱۷ق به‌صراحت آورده است که با وجود اصرار دیگران برای ثبت گزارش هجوم مغولان، این واقعه «چنان برای من هول‌انگیز بود که چند سال از ثبت آن گریزان بودم و از یادآوری‌اش اکراه داشتم. بر چه کس آسان است که گزارشگر مرگ اسلام و مسلمانان باشد...» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۳۸۵/۱۲). بی‌گمان نگارش و تحلیل این وقایع برای جوینی که خود و خانواده‌اش شاهد این کشتار و ویرانی و همنشین عاملان آن‌ها بودند، بسیار صعب‌تر از ابن‌اثیر بود که ساکن موصل و دور از صحنه غارت مغولان به سر می‌برد و تا ۲۵ سال پس از مرگش، هنوز مغولان پای به سرزمین او نگذاشته بودند.

همچنان که گفته شد عظاملک جوینی در حدود هفده یا هجده سالگی به کارهای دیوانی مشغول شد، از ۲۷ سالگی نگارش تاریخ جهانگشای را آغاز کرد و حدود یک سال پس از انتصاب به حکومت بغداد، آن را به پایان برد. اما در واقع او پیش از تکمیل اثر دست از کار کشیده بود، چراکه یکی از مهم‌ترین فتوحات مغولان که تأثیری شگرف بر جهان اسلام داشت، یعنی فتح بغداد و برانداختن خلافت درازمدت عباسیان، را گزارش نداد. این در حالی بود که خود او در لشکرکشی ایلخان مغول حضور داشت (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۰۹/۳) و بهتر از هر نویسنده‌ای از جزئیات آن رخداد آگاه بود.

این کاستی چنان روشن است که مورد توجه نسخه‌پردازان تاریخ جهانگشای و نیز پژوهشگران مختلف قرار گرفته است. برخی از نسخه‌پردازان برای رفع این کاستی، گزارشی کوتاه منسوب به خواجه نصیرالدین توسی (د. ۶۷۲ق) از هجوم مغولان به مقرر خلیفه عباسی تحت عنوان «کیفیت واقعه بغداد» را به پایان تاریخ جهانگشای افزوده‌اند.^۱ به‌زعم قزوینی و محققان بعد از او، گرفتاری‌های متعدد جوینی به‌ویژه پس از انتصاب به حکومت بغداد، موجب شده که او به حوادث سال‌های پس از ۶۵۵ق نپردازد. اگرچه این عقیده محتملاً در بادی امر پذیرفتنی است، اما شواهد متعدد آن را رد می‌کند؛ از جمله این‌که جوینی در حین همین اشتغالات سیاسی و یک سال پس از انتصاب به حکومت بغداد است که کار کنونی را تکمیل کرده است و به‌علاوه، در همین مدت حکومت بر بغداد هم، جمع‌کنندگی از اهل ادب و تاریخ را در بغداد گرد خود آورده و بسیاری از وقت و ثروت خود را صرف ایشان می‌کرد.^۲ با این وصف، دست‌کم نگارش حوادث پراهمیت دو سه سال بعد از ۶۵۵ق، که خود شاهد آن بوده، برای او چندان دشوار و زمان‌بر نبوده و در واقع علل واقع‌بینانه‌ای برای عدم تکمیل این اثر وجود داشته است.

نخست آن‌که جوینی در دیباچه تاریخ جهانگشای انگیزه نگارش کتاب را - افزون بر

۱. برخی از نسخ به جای مانده از تاریخ جهانگشای حاوی این ذیل هستند (نک. قزوینی، ۱۳۸۷: ۷۰/۱).

۲. این موضوع از کثرت مورخان، ادیبان و مداحان او در بغداد آشکار است (نک. ابن‌فوطی، ۱۴۱۵: ۲۲۰/۱، ۴۵۲؛

۱۳۱۴/۲، ۱۹۴۱: ۱۱۵/۳، ۱۹۲، ۱۹۶؛ قزوینی، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۷، سجادی، ۱۳۹۴: ۲/۱۹).

تشویق دوستانش - «تخلید مآثر گزیده و تأیید مفاخر» پادشاه وقت مغول (منکوقاآن) - و به تبع به منظور مشروعیت بخشیدن به حاکمیت و تمجید از سیاست و رفتار او - بیان کرده و فحوای کلام جوینی نیز احتمال عدم اشتیاق و رغبت آغازینش برای نگارش کتاب را مطرح می‌کند (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۱۲/۱-۱۱۳).^۱ با این وصف، وقتی در شعبان سال ۶۵۷ ق منکوقاآن درگذشت، گویا دیگر ضرورتی برای تکمیل تألیفی در جاودان کردن مفاخر و افعال نیک پادشاه درگذشته نمی‌دید، به‌ویژه که اینک برادر او (و نه فرزند منکوقاآن) به تخت نشسته بود و ادامه نگارش تاریخ دو سال دیگر از دوران پادشاه سابق، می‌توانست مورد پسند خان جدید نباشد و نگارش آن نه تنها موجب امتیازی برای جوینی نشود، بلکه موجبات دردسر او را نیز فراهم آورد. در کنار این دو موضوع محتمل، عامل اصلی جوینی برای ناتمام گذاشتن کار، چیز دیگری بود.

جوینی سیاستمدار و کارگزار مغولان و در عین حال معتقد واقعی به اسلام و مذهب حنفی^۲ است. اگرچه تاریخ‌نگاری واقع‌بین و گزارشگری دقیق است، اما قضاوت و تحلیل‌هایش تحت تأثیر دو عامل مذکور نیز هست.^۳ تأثیر این دو بر قضاوت‌های جوینی به

۱. ضمناً به هنگام نقد تاریخ جهانگشای باید در نظر داشت که همین اشارات جوینی آشکار می‌کند که تألیف او به سفارش حکومت است و آنگاه که وی مسئولیت نگارش آن را، هر چند با کراهت، پذیرفته است، ناچار به الزامات نگارش سفارشی نیز باید پایبند باشد (نک. دانشیار، ۱۳۹۷: ۵۲).

۲. ظاهراً تنها کسی که از مذهب عظاملک جوینی یاد کرده، موسی بن محمد یونینی حنبلی (۶۴۰-۷۲۶ ق) در ذیل مرآة الزمان (۲۲۴-۲۲۵) است که او را حنفی و فقیه در این مذهب، و برادرش شمس‌الدین جوینی را شافعی دانسته است. اگرچه این موضوع شگفت به نظر می‌رسد، اما از آنجا که نویسنده هم‌عصر خاندان جوینی است و اطلاعات جزئی دیگری نیز در مورد این خاندان بدست می‌دهد، سخن او قابل اعتماد است، به‌ویژه که دیگر رجالیان شافعی از جمله ذهبی و سبکی نیز عظاملک جوینی را جزو بزرگان پیرو مذهب خود یاد نکرده‌اند. ضمناً این تغییر مذهب عظاملک جوینی به حنفی و در عین حال باقی ماندن برادر وزیرش بر مذهب شافعی، می‌تواند همانند جعل نسبش، ناشی از ضروریات حاکمیت او بر عراق باشد.

۳. سراسر تاریخ جهانگشای گواه است بر این‌که نگرش او بیشتر دینی بوده تا ملی، هر چند که در لفافه مغولان را شیطان و برابر با تورانیان خوانده باشد. شواهد این مدعا به این شرح است: اگرچه جوینی مکرراً از ابیات حماسی فارسی و به‌ویژه اشعار شاهنامه استفاده کرده است، اما نقل آیات و احادیث پیامبر (ص) یا تلمیح بدان‌ها بیش از هر

خوبی در گزارش وی از ایغوریان غیرمسلمان - که مذهب و سطح فرهنگ و دانش ایشان را به سخره می‌گیرد -، شرح فرار محمد خوارزمشاه و طعن و لعن او، گزارش مقاومت تیمورملک و جلال‌الدین خوارزمشاه و ستایش چشمگیر او از شجاعت و دلیری ایشان، طعن و ردّ شورشگران مغول علیه منکوقاآن و به‌ویژه روایت او از سیاست و عقاید اسماعیلیان که به لعن و ردّ آنان و تمجید از کار مغولان در برانداختن ایشان می‌پردازد، کاملاً آشکار است (نک. جوینی، ۱۳۸۷: ۱۱۴/۱، ۱۲۶، ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۴۵، ۴۷۲/۲، ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۹۷؛ ۶۷۳/۳، ۷۳۶). اما گزارش از ادامه تاریخ مغولان که مهم‌ترین رخداد آن فتح بغداد و برانداختن حکومت عباسیان است و مقدمات آن بلافاصله از پس پیروزی نهایی بر اسماعیلیه الموت آغاز شده بود، برای مورّخی که هم اعتقاد قلبی خود را در کتاب آشکار می‌کند و هم کارگزار مغولان است، ممکن نیست. زیرا، از یک سو برانداختن خلافت عباسی خلاف میل درونی و مذهبی جوینی است و از سوی دیگر، گزارش هجوم مغولان به مرکز خلافت عباسیان و غارت و ویرانی بغداد و کشتار گسترده اهالی این شهر، از زبان وی که اینک از جانب مغولان والی بغداد شده و بر جای خلیفه نشسته است، ثمری جز تخریب خود، هم در چشم ایلخان مغول و هم در منظر اهالی بغداد، ندارد. او نه می‌تواند به سبب اعتقادات شخصی و نیز حکمرانی بر اهالی عراق، از کاستی‌ها و کوتاهی‌های خلیفه بغداد

→

اثر تاریخی دیگری در تألیف او جای دارد. دوم آن‌که او مکرراً مسلمانان و حکام مسلمان را خطاب قرار می‌دهد تا ایرانیان را (۱۶۷/۱؛ ۶۹۰/۳). سوم آن‌که او بارها حکام مغول را با رستم و اسفندیار و دیگر قهرمانان شاهنامه، شاهان ساسانی، شاهان غزنوی، قیصران روم یا فراعنه مقایسه می‌کند و خان‌های مغول را بر همه آنان برتری می‌دهد (۱۱۲/۱، ۱۲۷، ۱۷۷، ۲۹۷؛ ۷۰۲/۳، ۷۰۶، ۷۴۷)، اما هیچ‌گاه آنان را با خلفای مسلمان که ایشان را «امیرالمؤمنین» و مقّر ایشان را «دار المقدّسه» می‌خواند، مقایسه نمی‌کند و در عین اشاره به سیاست‌های نادرست خلیفه عباسی در قبال خوارزمشاهیان، هیچ‌گاه به انتقاد از او نمی‌پردازد و ارجح‌گزار او باقی مانده است. این درحالی است که سخت به انتقاد از خوارزمشاهیان و طعن و لعن ایشان و به‌ویژه اسماعیلیه می‌پردازد (نک. ۴۳۰/۲، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۷۲، ۴۹۳، ۵۱۹؛ ۷۳۶/۳). جالب آن‌که، حتی سبب گمراهی اسماعیلیه را که آنها را «شیاطین ملاحده» می‌خواند، «عصبیت مجوس» داشتن - دست‌کم در آغاز پیدایی ایشان - می‌داند (جوینی، ۱۳۸۷: ۳/۷۴۸، ۷۳۶).

سخن گوید و نسبت به ویرانی بغداد بی‌طرف باشد و نه - از آنجا که والی منصوب مغولان است - می‌تواند خشونت و بی‌رحمی آنان را باز نماید، یا بر زوال خلافت مسلمانان افسوس بخورد. از این‌رو، پس از گزارش نسبتاً مفصل و توأم با جزئیات هجوم مغولان به دژهای اسماعیلیه و برانداختن آنان، که این عمل را خیری برای مسلمانان می‌داند (جوینی، ۱۳۸۷: ۳/۷۲۶، ۷۴۵، ۸۵۱)، مصلحت را در سکوت و ختم نوشته خود می‌بیند.

این را نیز باید به خاطر داشت که جوینی زمانی نگارش تاریخ خود را آغاز کرد که هنوز پایان کشورگشایی مغولان در سرزمین‌های اسلامی آشکار نبود، اما با زمان‌بردن نگارش کتاب، کشورگشایی مغولان به رویارویی با خلیفه، سقوط بغداد و کشتن خلیفه مورد اعتقاد جوینی انجامید. این موضوع می‌تواند در بی‌انگیزگی مؤلف و عدم ویرایش نهایی تاریخ جهانگشای نیز مؤثر بوده باشد، چنان‌که در کتاب او مکرراً تاریخ رخدادها و نام اشخاص خالی است یا به موضوعاتی ارجاع داده که در کتاب به آنها پرداخته است (See Boyle, 1958:1/xxvi-vii).

عنوان تألیف جوینی نیز منظری دیگر از تاریخ‌نگاری او را نشان می‌دهد. اگرچه او در متن دو بار از چنگیزخان با عنوان خان و پادشاه «جهانگشای» یاد کرده است، اما صراحتاً اشاره‌ای به سبب انتخاب عنوان کتاب و وجه تسمیه آن نمی‌کند (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۹/۱، ۱۷۰). با وجود این، گزارشی در میانه کتاب هست که می‌تواند سرچشمه این نام را بر ما آشکار کند. بر پایه این گزارش، چنین می‌نماید که جوینی نام تألیفش را در زمان نگارش بخش‌های پایانی آن (به هنگام گشودن قلاع اسماعیلیه در سال ۶۵۴ق) برگزیده است؛ چرا که در حین گزارش گشودن این قلاع که خود نیز در صحنه آن حضور داشت و حتی فتح‌نامه ایلخان مغول را نوشت، لشکرکشی‌های دوره سلجوقیان و فتح یکی از قلاع مستحکم اسماعیلیه الموت به دست ارسلان بن طغرل بن محمد سلجوقی (۵۵۵-۵۷۱ق) را به یاد آورده و در اثرش اشاره‌ای به آنها می‌کند. ارسلان بن طغرل پس از گشودن قلعه، نام آن را به ارسلان‌گشای تغییر داده بود. جوینی ضمن اشاره به این رویداد، «صد و اند» قلعه‌ای را که هلاکو از اسماعیلیان گشوده بود در مقام مقایسه «هر یک صدبار به احکام چون

ارسلان‌گشای» خوانده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۹۲/۲-۳۹۳).^۱ نکته اینجاست که این قلعه، پیش از دست یافتن ارسلان بر آن، «جهانگشای» نام داشته است (راوندی، ۱۳۶۴: ۲۸۹-۲۹۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۵۳/۱۲): عنوانی که ظاهراً نخستین بار استعمال شده بود و دست‌کم منابع تاریخی موجود، از وجود آن تا پیش از دوره سلجوقیان نشانی نمی‌دهند. وام گرفتن چنین عنوانی برای تألیف جوینی که جریان کشورگشایی بی‌مانند اربابان مغولش را گزارش می‌داد و افزون بر آن، قلاع بسیار مستحکم‌تر اسماعیلیه یعنی الموت و میمون‌دژ را گشوده و حکومت آنان را از پایه برانداخته بودند، بی‌گمان جذاب، معقول و پذیرفتنی نیز می‌نمود.^۲ جالب آن‌که، رشیدالدین فضل‌الله نیز پس از فتح قلعه میمون‌دژ به لشکر هلاکوخان عنوان جهانگشای داده است! (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۴۶۵/۱؛ ۹۹۰/۲).

مطلب آخر اینکه گزارش کوتاه ابن‌بی‌بی، نویسنده الاوامر العلانیه فی امور العلانیه، حاوی نکات ارزشمند و مغفول دیگری در مورد تاریخ‌نگاری عظاملک جوینی است. بر اساس این گزارش چنین می‌نماید که جوینی در نتیجه سفرهای مکرر به پایتخت خان بزرگ مغولان و حضور در دربار ایلخان مغول ایران، که محل تجمع اقوام و پیروان ادیان مختلف جهان بود، در سال‌های پایانی عمر به فکر نگارش تاریخ اقوام و ملل مختلف جهان به زبان فارسی افتاده بود. ابن‌بی‌بی تصریح می‌کند که جوینی عزم داشت «اذکار مساعی جهانداران ماضی از "خواقین" و "خلفا" و "سلاطین" و ملوک و وزرا... بر صحایف روزگار مخلصد و مؤید ماند». به همین منظور از ابن‌بی‌بی که دبیر سلاجقه روم بود، خواسته بود تا تاریخ

۱. جالب آنکه جوینی اشاره‌ای به نام پیشین این قلعه نکرده و صرفاً صفت قلعه را آورده و آن را «قلعه قاهره» خوانده است.

۲. لازم به توضیح است که جوینی تنها در جلد نخست کتابش دو بار از چنگیزخان به‌عنوان خان و پادشاه «جهانگشای» یاد کرده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۹/۱، ۱۷۰) و این یادکرد می‌تواند موجب این فرض شود که او در هنگام نگارش جلد نخست و پیش از جریان فتح قلعه جهانگشای ارسلان‌گشای، این لقب را به چنگیزخان داده و عنوان کتابش را برگزیده بوده است. اما باید توجه داشت که او در همین جلد نخست از وقایع مربوط به سال ۶۵۸ق - یعنی ۴ سال پس از فتح آن قلعه - هم یاد کرده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۸۱/۱). بنابراین، دور نیست که این لقب را پس از فتح قلعه مذکور برای چنگیزخان به کار برده و در جلد نخست درج کرده باشد.

شاهان سلاجقه روم را بنگارد كه حاصل آن همين كتاب فارسى الاوامر العلانيه است (ابن بى بى، ۱۳۹۰: ۸-۹). اما جز تاريخ جهانگشاى كه مى توانست اساسى براى طرح بزرگ او براى نگارش تاريخ اقوام و ملل جهان باشد و نيز تأليف ابن بى بى، نشانى ديگر از اين طرح در دست نيست.^۱

اين گزارش ابن بى بى حاوى اين نكته نيز هست كه عظاملك در سال هاى پس از ۶۵۸ق، براى جبران كار ناتمام تاريخ جهانگشاى، در صدد نگارش تاريخ جامع ترى از ايران و حتى جهان به زبان فارسى برآمده بود. تاريخ احتمالى اقدام جوينى براى اين طرح و سبب تكميل نشدن آن را نيز مى توان با ملاحظه تاريخ اتمام نگارش اثر ابن بى بى تحليل كرد. ابن بى بى در پايان سال ۶۷۹ق موفق به اتمام اثر خود شده بود، يعنى در همان سالى كه عظاملك جوينى به دسيسه درباريان ايلخان وقت، اباقا فرزند هلاكو (حک ۶۶۳-۶۸۰ق)، مورد بازخواست قرار گرفت و نهايتاً در پى همان دسيسه ها دچار سكته و در سال ۶۸۱ق درگذشت. از اين رو احتمالاً اين گرفتارى و مرگ عظاملك موجب ناتمام ماندن طرح بزرگش شده است. افزون بر اين، با ملاحظه حجم صفحات الاوامر العلانيه كه نمى بايست زمانى بيش از حدود يك يا نهايتاً دو سال براى نگارش آن صرف شده باشد، مى توان احتمال داد كه جوينى تنها در سال هاى پايانى زندگى خود در اندیشه اجراى اين طرح افتاده كه مرگ مانع انجام آن شده است.^۲

اگرچه جوينى موفق به تكميل طرح خود نشد، اما سال ها بعد از مرگش يكي از ارادتمندان به وي، موسوم به عبدالله بن فضل الله شيرازى معروف به وصاف الحضرة، در

۱. اگرچه چارلز استورى (۱۳۶۲: ۴۵۳/۲، ۷۷۷) اثر منظوم همايون نامه زجاجى را حاصل درخواست عظاملك جوينى از سرابنده آن در روزگار پادشاهى اباقا (۶۶۳-۶۸۰) معرفى کرده است، اما هيچ شاهدهى بر اين موضوع وجود ندارد و در متن همايون نامه هم يادى از عظاملك جوينى نشده است، بلكه در آن مكرراً برادر عظاملك، يعنى شمس الدين محمد جوينى، مدح شده است. بنا بر اين، بى گمان اين اثر ارتباطى با عظاملك جوينى ندارد و تنها مى توان احتمال داد كه به سفارش و هزينه برادر او شمس الدين صاحب ديوان جوينى سروده شده است.

۲. مصحح الاوامر العلانيه (متحدين، ۱۳۹۰: بيست و يك) نيز نگارش اين اثر را بين سال هاى ۶۷۸ تا ۶۸۰ق تخمين زده است.

سال ۶۹۷ق، نگارش تاریخ مغولان را از همان جایی که تاریخ جهانگشای رها کرده بود (۶۵۵ق)، آغاز کرد و آن را تا وقایع سال ۷۲۸ق تحت عنوان «تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار»، مشهور به تاریخ و صاف، ادامه داد و اثر خود را ذیل تاریخ جهانگشای معرفی کرد (وصاف الحضرة، ۱۲۶۹: ۴). سه سال بعد از آغاز نگارش تاریخ و صاف نیز خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ق) نگارش کتاب عظیم جامع التواریخ را به زبان فارسی آغاز کرد که اگرچه خود هیچ اشاره‌ای بدان نکرده است، اما نگارش آن را می‌توان اجرای همان طرح نافرجام عطا ملک جوینی دانست.

نتیجه

با وجود پژوهش‌های پرشمار، همچنان ابهام و پرسش‌هایی در باب زندگی، شخصیت و تاریخ‌نگاری جوینی وجود دارد. پژوهش حاضر به چند پرسش درباره شخصیت و خاندان جوینی و بعضی مختصات تاریخ‌نگاری او پاسخ داده و گمانه‌هایی درباره این موضوعات نیز طرح کرده که با فراهم آمدن شواهدی بیشتر، این گمانه‌ها در آینده می‌توانند تأیید یا رد شوند. بر همین اساس آشکار شد که هیچ یک از سلسله‌نسب عطا ملک جوینی یا خاندان او درست نیست و هر یک بر اساس اقتضائات سیاسی و مشروعیت‌بخشی به مناصب او و برادر یا محتملاً پدرش، در دو سرزمین ایران و عراق جعل شده‌اند.

نوشته حاضر همچنین نشان داد که هر چند جوینی به اسناد زیادی از اسماعیلیان الموت و مغولان دسترسی داشت و بخش قابل توجهی از تألیفش حاصل مشاهده مستقیم یا شنیدن از شاهدان عینی است، اما از آنجا که وی نگرشی شریعت‌محور و تقدیرگرایانه دارد، کتاب او بیش از آن که تحلیلی و انتقادی باشد، نقلی-روایی است. به علاوه، این گمانه هم طرح شد که عنوان تاریخ جهانگشای می‌بایست از نام یکی از دژهای اسماعیلیه موسوم به «جهانگشای» وام گرفته شده باشد و عامل توقف نگارش آن و نپرداختن به رخدادهایی که نویسنده تا ۲۶ سال بعد از ۶۵۵ق شاهد آنها بوده است، نه فرصت نداشتن وی پس از انتصاب به حاکمیت بغداد، بلکه محذورات سیاسی و اعتقادی او بوده است. گفته شد که

جوينى حنفى معتقد و ارج گزار خليفه و درعين حال از دبيران ويژه هلاكو است كه در سال پس از سقوط بغداد، وى را به حكومت آنجا منصوب كرد. جوينى سياستمدارى خردمند بود و علاوه بر حفظ جاگاهش در نزد ايلخان مغول، نيازمند جلب اعتماد اهالى عراق بوده تا فرصت احياى آنجا را فراهم كند، و از اين رو در گزارش هجوم مغولان به بغداد وجهى و سودى نمى ديده است. با وجود مصلحت مسكوت گذاشتن رخدادهائى بعد از زوال اسماعيليه، ظاهراً دغدغه تكميل اين كار ناتمام موجب گرديد تا سالها پس از سقوط بغداد و از ميان رفتن حساسيت هاى زمانه، طرح نگاهتن تاريخى جامع را با مشاركت افراد متعدد پى بگيرد، ليكن اجل مهلتش نداد. با وجود اين، طرح جوينى چند دهه بعد از مرگش با نگارش تاريخ و صاف و به ويژه جامع التواريخ رشيدالدين فضل الله محقق شد، اگرچه روايت آنان نمى توانست هم سنگ تجربه و مشاهدات ارزشمند او از رخدادهائى روزگار وى باشد.

منابع

- ابن اثير، عزالدين ابوالحسن (۱۳۸۵/۱۹۶۵م). الكامل فى التاريخ. بيروت: دار صادر.
- ابن طقطقى، محمد بن على طباطبا (بى تا). الفخرى فى آداب السلطانية و الدول الاسلامية. بيروت: دار صادر.
- ابن بى بى، حسين بن محمد بن على الجعفرى (۱۳۹۰). الأوامر العلانية فى امور العلانية. تصحيح ژاله متحدين. تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگى.
- ابن فوطى، كمال الدين عبدالرزاق بن احمد الشيبانى البغدادى (۱۴۲۴/۲۰۰۳). الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فى المائة السابعة. به كوشش مهدي النجم. بيروت: دار الكتب العلمية.
- _____ (۱۳۷۴ش/۱۴۱۵ق). مجمع الآداب فى معجم اللقب. به كوشش محمد الكاظم. تهران: سازمان انتشارات و زرات فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- استورى، چارلز امبروز (۱۳۶۲). ادبيات فارسى بر مبنای تالیف استورى. برگردان از روسی توسط جمعی از مترجمان. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگى.

- بهار، محمدتقی (۱۳۲۱-۱۳۲۶). سبک‌شناسی: تاریخ تطور نثر فارسی. تهران: چاپخانه خودکار.
- بیهقی، علی بن زید (۱۳۱۷). تاریخ بیهق. به کوشش احمد بهمینیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۴). «جوینی، ابوالمعالی»، در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹. زیر نظر سید محمد کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خدایی، سید علی اکبر (۱۳۹۳). «ربیع بن یونس»، در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۹. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک بن بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۷). تاریخ جهانگشای. تصحیح محمد قزوینی. تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۶۱). تسلیة الاخوان. تصحیح عباس ماهیار. تهران: انتشارات آباد.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۰). «اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی: مطالعه موردی، تاریخ جهانگشای جوینی». تاریخ اسلام، ش ۵: ۱۳۳-۱۶۶.
- حمدالله مستوفی (۱۳۶۲). نزهة القلوب. به کوشش گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۵۵). دستور الوزراء. تصحیح سعید نفیسی. ج ۲، تهران: اقبال.
- _____ (۱۳۸۰). حبیب السیر. چ ۴، تهران: خیام.
- دانشیار، مرتضی (۱۳۹۷). «تاریخ‌نگاری عظاملک جوینی و لزوم پژوهشی نو درباره آن». بیهق‌نامه، ش ۳ و ۴: ۴۷-۵۷.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م). تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دار الکتب العربی.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴). راحة الصدور و آية السرور. به کوشش محمد اقبال و مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۸۶). «جوینی، خاندان»، در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳). جامع التواریخ. به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: البرز.
- رشیدالدین وطواط، محمد بن محمد (۱۳۳۸). نامه‌های رشیدالدین وطواط. به کوشش قاسم تویسرکانی. تهران: دانشگاه تهران.

- سبكى، تاج الدين (۱۳۸۳ق/۱۹۶۴م). طبقات الشافعية الكبرى. به كوشش محمود محمد الطناحى و عبدالفتاح محمد الحلو. قاهره: عيسى البابى الحلبى.
- سجادى، صادق (۱۳۹۴)، «جوينى، ابوالمظفر»، در: دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ۱۹. زيرنظر سيد محمد كاظم موسوى بجنوردى. تهران: مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامى.
- السمعانى، أبوسعيد عبدالكريم بن محمد (۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م). الأنساب. تحقيق عبدالرحمن بن يحيى المعلمى. حيدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية.
- شبانكاره‌اى، محمد بن على (۱۳۸۱). مجمع الانساب. به كوشش هاشم محدث. تهران: اميركبير.
- شرفى، محبوبه (۱۳۹۲). «بازتاب اندیشه مشيت الهى در تاريخ نگارى عصر ايلخانى (با تأكيد بر تاريخ جهانگشا و تاريخ و صاف)». جستارهاى تاريخى، ش ۲: ۶۹-۹۱.
- صفا، ذبيح الله (۱۳۷۸). تاريخ ادبيات در ايران. چ ۸، تهران: فردوس.
- فصيح خوافى، احمد بن محمد (۱۳۳۹-۱۳۴۱). مجمل فصيحى. به كوشش محمود فرخ. مشهد، كتابفروشى باستان.
- قاشانى، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴). تاريخ اولجايتو. به كوشش مهين همبلى. چ ۲، تهران: علمى و فرهنگى.
- قزوينى، محمد (۱۳۸۷). مقدمه - جوينى.
- محدث، هاشم (۱۳۸۱). مقدمه - شبانكاره‌اى.
- منتجب الدين بديع، على بن احمد (۱۳۸۴). عتبة الكتبة؛ مجموعه مراسلات ديوان سلطان سنجر. به كوشش محمد قزوينى و عباس اقبال آشتياني. تهران: اساطير.
- موسوى، مصطفى (۱۳۸۶)، «تاريخ جهانگشاي»، در: دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ۱۴. زيرنظر سيد محمد كاظم موسوى بجنوردى. تهران: مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامى.
- نسوى، شهاب الدين محمد بن احمد (۱۳۲۴). سيرة جلال الدين يا تاريخ جلال. ترجمه محمدعلى ناصح. تهران: سعدى.
- و صاف الحضرة، عبدالله بن فضل الله شيرازى (۱۲۶۹ق). تاريخ و صاف. هندوستان: چاپ سنگى بمبئى.
- ياقوت حموى، ابو عبدالله (۱۹۹۵م). معجم البلدان. بيروت، دار صادر.
- يونينى، موسى بن محمد (۱۹۹۲م). ذيل مرآة الزمان. قاهره: دار الكتاب الإسلامى.

- Melville, Charles, "JAHĀNGOSĀ-YE JOVAYNI," *Encyclopedia Iranica*, XIV/378-382, available online, 2008, at:
<http://www.iranicaonline.org/articles/jahangosa-ye-jovayni>.
- Boyle, J. Andrew (1958), *Translation of The History of world- Conqueror by 'Alā-ad-Din 'Ata-Malik Juvaini*; Harvard university press.
- Runciman, Steven (1958). Forward → Boyle.

